

ایمان در سینه است و کلام در زبان است و عمل در دست است و حساب در حساب است

اشب است آتش که طفلان بچای	جله را در کردن باز و طناب
اشب است آتش که زینب با نغان	در سراغ گو دکان بر سر زمان
اشب است آتش که با حال حین	بسته ز نخر کن شد عابدین

اشب است آتش که جودی هر زمان	سوز و از دست بجای ساربان
-----------------------------	--------------------------

ایضا در مصائب شبیه و هم

ای دیده اشب ز عم دل ترک خوین	ایدل و داز دیده و دامن پراکن
ای چشم اشکبار یک چشم همزون	سیل فزونی زو جهانی خراب کن
ای فرقدان فرق به تاج افشار	کف آفتاب را کف از خونخواب کن
جان جبار ترک جان دل جا گرفت	ایمان بر رفتن از تن عالم شاکن
شد بر سنان میان سر سلطان نیان	ای آفتاب چهره نهان رسا بکن
ای بو تراب آبرو ن از تراب سر	مدون تن حسین غم و اندر تراب کن
مرکب سینه شد دین تافت این سعد	ایدت کرد کار تو باور رکاب کن
بسگی داشت سایه کیتو ای	عزاین پاشا شده و آفتاب کن

و کلام در حساب است

ایضا در مصائب شبیه و هم

ایضا در مصائب شبیه و هم

وله در این مقام

که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا
 که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا

که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا
 که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا

مروخ سینه ز سیلی دستگی	نیمی چاه نیلی نیمی چو کهر با است
بر روی تخت ز سپر سعد سنگدل	عریان بر روی خاک تن سبط مصطفی است
در دست ساربان شکر شکره تنوع	از بند بهر بند دوست حسین جدا است

این علم بود یا که گویم که بعد متل
 جسم حسین زیر سم اسب تو تیاست

وله در این مقام و مصائب شب یازدهم

زمانم شه دین سبط بو تراب شب	چرا نشوی ای آسمان خج آب شب
منان در ابر کن ای آسمان کواکب	ببین بحیم حسین ز خم چهاب شب
کند برق نوزی چرا تو عالم را	که شد کرون زینت کین طباب شب
بجو سپیج تو سنبیل دگر که لیلارا	ز بر کیسوی نمانده تاب هشب
ربان لاکش از جگر که در ایندشت	بهد خاک شده اصغر ت بنواب شب
فلک دگر کف کف الحطب را هتا	که هست بر کف قاسم ز خونخواب شب
رقیبه بر رخس پر بجمالت و ناز	نموده رو بچف زو بو تراب شب
مرزاشک تو ای ابر غم دو عالم را	ز چشم عابد بیمار برده آب شب

که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا
 که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا

وله در این مقام

که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا
 که در این مقام بودی در هر ابر
 از دست بلا ساربان ز تو نهوا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت: ۱۳۰۳
 شماره سند: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

پا بر سیلا و بحال عمرت خود	ببین راهل جسا بور حساب است
پا بنگه اشک که ساربان بختین	ز بهر برون بندست در شتاب است
پا که بازوی شست چهار زن بستند	ستکران جفا جو یک طاب است
پا رفته با خود که نیست زین را	بغیر حوی پریشان باغ نقاب است
پا تلی سیلانا که از دل او	ز مرک الکر اورش صبر و تاب است
پا بین که چنان بر مغسرتی	بچرخ ناله رسد از دل به باب است
پا بشارت قاسم و میک دست قضا	نموده کاکل او را ز خوشتاب است
پا بتسلیم که در کان و میک زغم	سکینه جان سپرد روی نقش تاب است

ببند لب نفس جو یا کرین ماقم
 زگر چشمه هر چشم شد سراب است

وله در این مقام

ای گشته صد هزار قاتل	امشب بدو جا نموده منزل
در یک منزل بود سوار	یک منزل جای پیکر او
در یک منزل هزار غوغا	در یک منزل غریب و تنها

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت: ۱۳۰۳
 شماره سند: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

وله در مصابیح
 شماره ثبت: ۱۳۰۳
 شماره سند: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 شماره ثبت: ۱۳۰۳
 شماره سند: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

درد این مقام

در این مقام درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است

درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است

درد بسیار است چون در نیلی	خوردن سیبلی برای شکر آب
صیدای جم از کف کرکان بلا	بیلید در برشان چو کبوتر آب
بود یا از غم شرم باوت که گوی جایی بیشتر آب	

گفتار علیا جناب خورشید حجاب
 زینب خاتون با این معده
 درود

شکر بگردیده ترم اشب	ببین دست تو آید چه بر سرم اشب
سرسین تنور و تنش بخون سلطان	ستاده شمر و سنان برابرم اشب
مرا که چهره غریبه است ایینه نور شد	نه چادر تا بفرق و نه معجم اشب
ز کعبی شده مخرج شانه ام امرو	نه تا زیاده گیو دانست پیکرم اشب
فغان که جان هوا از ضعف و نیت کس	نه حال عاید بپسار مضطرم اشب
بده اجازه که لیل کند پریشان سو	بروی کشته صد چاک اکبرم اشب
بده اجازه رقه رو درون آرد	نه کنه کینه ز خلقم مغرم اشب

درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است

درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است
 و در این مقام درد بسیار است

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

بود بر شش هر پاله و فغان آسب
 شاد و نقش حسین بکهن بروی زمین
 جان آنچه در او صورتیست چون تم
 بنا بشیر خدا گو سار سن بر دار
 یا تو ایشه خیر کشا بکرت بلا
 فغان ناله لیسلا بود بر شش کمر
 ز تیغ هر طره و حلق نازک هجر
 سینه ناله کنان در کنار نقش بر
 بجای قاری مستران در آن زمین طلا
 حسین کرامت به مطلع خولی است

گر که زینت او شد بخون طیان آسب
 که تیره کشته رخ ماه و آسمان آسب
 مگر که جان بدن فته در جهان آسب
 شهاز کردن سپار ناتوان آسب
 کشای بازوی زینت ریمان آسب
 بخون طیده علی کسب جوان آسب
 ربای است قد از بار غم کمان آسب
 بود چو بیل کم کرده آشیان آسب
 به پیش نقش حسین باند ساریان آسب
 که هست فاطمه آنجا بعد فغان آسب

هموشش روی ازین شرح غم که جای سر شک
 شاد و مردک دیده از جهان آسب

وله در این مقام و صبا

نام گیت که لر دیده مکرر آسب | دیده عالم ایجا و زخون تر آسب

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران

وله در این مقام

دوستان من که در این مقام ایستاده اند
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید

ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید

دوش میالید هر دم گرز پیشری بر باد	شب تیر جاسیراب طلق اصغر است
دوش قاسم را سریت بدی بر مستکا	باتن صد چاک اشبه روی خاکش بر است
دوش زینت در درون پرده عصمت توان	شب از جور فلک پیچا در دو همه جبر است
دوش کبر منی شاه از روی سینه کرد را	نیلی اشبه دیش از سیلی شمر کا در است
دوش کلثوم حزین با شش بر آورد درو	شب انند بهر هر یک دیده اش از نور است
دوش بوی بر سر زانو سر زین لیس باد	شب اندر کردنش ز خچر قوم گا در است

جو دیاکن خاک بر سر از غم شاهی که او
 تن بر روی خاک ره را نشس سر خاک است

زبا نخال علیا جناب پین خاتون با سعید

ای ابن معدامی پیعادت بگر شیب	آخر ای پرتم رحمی کن تو بر احوال ما
کشته هفتاد و دو تن با شفت و شش نوج	تیره ترا ز شب گزای تیره روا قبالی ما
خود بگو ای سنگدل کوی بود در محشر جوا	بچنین ظلمیکه اینک میکنی بر حال ما
آه و واویلا که شب بکشته شد پیدایشید	اندرین دشت بلا اطفال کوچک پال ما
و در جانب که بنمایم ما بر فرار	لگری آیند با تیر و سان و نبال ما

ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید

وله در این مقام

ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید
 ای کاش که در این مقام ایستاده بودید

کتابخانه جامع علمیه

برست که مادام بر من بخشا	که با شتم بستند و پندرا شب
و مادام اسپور عدم اندر افغان	بزرقا برق هر شمشیرم اشب
غم داغ جواترک اکبر تو	به بیگماعت نموده پریم اشب

زده می آتش جهان را بودی اضر
ز برق آه عالم گسیدم اشب

وله در این مقام و در راه کوفه در مصیبت

این بابک دمای کاروان است	یا زینب زار در فغان است
در شب شده آفتاب طالع	یا ز اسیر حسین بر سان است
بر نیزه سر چو پاه عبا سس	یا چارده ماه آسمان است
رعد است بنار پاک لیل	در ماتم اکبر جوان است
کیسوی عروس من خون داماد	یا سنبل تر بوستان است
اذا بر بیمار داله ریزد	یا چشم سکنه در فغان است
آهسته روانی عهد که غایب	پیارو علی و ناتوان است
زینج و غم و الم بجودی	هنگام و داغ جسم و جان است

موسسه جامع علمیه
کتابخانه جامع علمیه
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری
تهران

کتابخانه جامع علمیه
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری
تهران
کتابخانه جامع علمیه
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری
تهران
کتابخانه جامع علمیه
تاسیس ۱۳۰۵ هجری قمری
تهران



در روزی که از کربلا آمدند

مکالمه با ابن عباس در بیان فضیلت اهل بیت
 و بیان صفات ائمه اطهار علیهم السلام
 و بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام
 و بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام

مکالمه عمران بن حرب با ابن زیاد

اطلعون مردود مشرق

فاسدترین گوتم بود اگر چه دیده است
 این چنین ظلم که در دوران کار دیده است
 زینبی که خود عزیز از پسر دیده است
 لشکری با چشم خود با تیر و خنجر دیده است
 گو چشم خود و طفل خویش سپرد دیده است
 از زنی که در داغ مرگ شش بار دیده است
 را که خود گشته از کین با صند دیده است
 پاره پاره نوجوانی هم اگر دیده است

گفته بر قول زمان شوا که رفتن امی
 یکیشی نه ز او میخانی مسلمانان خوش
 است باز دمی او همچون اسپرز کجبار
 زینبی که سایه مرگان میفرشی خوب
 یکوز از اسراف که چون بود حال
 با چنان سحرستی حرمت چنان از غمی
 بسع و این داغ غم او را که از زید او تو
 یکش ایندرد او را که ز جایت تشنگام

بود یازین ماجرا ملغم سر بسیار دلک
 چشم کردن چون تونی در دهر کمتر دیده است

ز با نخال صد یقنه گیری با سر مطهر امام مظلوم

واقع از غم فلک کجا
 سخن دلخوار با بخت لیلا نام
 سخن دلخوار با بخت لیلا نام
 سخن دلخوار با بخت لیلا نام

مکالمه با ابن عباس در بیان فضیلت اهل بیت
 و بیان صفات ائمه اطهار علیهم السلام
 و بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام
 و بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام

ز قلعه چاه چو نزدیک شد که دور شود
پس آن خنجره از پشت ناله عریان
که ایدر ایدر با جان برابر زینب
کشای چشم بازوی بسته ام بگر
خجالت بود این بس با در برابر تو
کفن بی پیکر زارت کز دم در فتم
نه فرصتی که نمایم درین گرفتاری
کنون بشام روان گشته ام خدا حافظ
که ناگاه آمدن چاکچاک سپرد دست
چنانکه رسم بود در قفای سفران
پایان نمود چو آنکه اکبر آن سرور
و گفت اشهد ان لا اله الا الله
شهادت گفت چو بر جد خویش آن سرور
شهادت گفت چو بر بابا بخود در آن راه
پس از اذان بسوی خا برش نمود خطا

چنان گریست که نزدیک بود که گور شود
شود و بسوی شاه تشنه لبان
انیس و نس قب کدر زینب
بر روی ناله عریان نشسته ام بگر
کز آفتاب بتروم بیاید پیکر تو
مشت بجا که پایان کندم در فتم
بروی نقش تو یک لحظه گریه و زاری
جدا چو جسم ز جان گشته ام خدا حافظ
ز جای بسته و دوزانو بر و بجا که
بلند کرد ز خلق بریده صوت اذن
بجای اشک ز چشم ملک شاه اختر
فغان بلند شد از ساکنان عرش اله
ز گریه رفت بخت ز موش خمیر
گریست کوش و خم شد ز خم قاطب
که ای تماکش مطلوبه زینب پاسبان

منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون

منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون

مکالمه علی بابا

مکالمه علی بابا
این مکالمه علی بابا
این مکالمه علی بابا
این مکالمه علی بابا
این مکالمه علی بابا

منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون
منتهی بودم ز کون منتهی بودم ز کون

بویای من که در حرم سلطان را
 و چون از غلغله و کسب و خرد
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

بویای من که در حرم سلطان را
 و چون از غلغله و کسب و خرد
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

خند با سپر سعد شکر داری	خامل از گریه نه هراسی و از من حسین
سربسته حرم خاص همبر داری	بیسار پاره زنان تو و در مجلس عام
پای این تخت با عابد منظر داری	من نشانی بروی کرسی زرت سنا را

ما ز رود حسنه من اطفالی
 که ز گین بسته بگرفته بود که مرداری

ز با نحال حضرت علیا مجذره سکنه
 خاتون با پیر ز بر کوارش در راه شام

کرده پرو نوق و بی نوزد تابان	ایسری کز سر این نیزه شعل رخ تو
که در ایز راه دمی شکر می این که بان	خوش به بیروی در راه و فانیست
تا چو پروانه بیامی تو سپارم جان با	ایسره ندیده من شمع خست با زگیر
که بدین حال نه پستی من سرگردان	کز شتاب از ایز راه از ایز راه باشد
چو اسب روانند من تا لایق را	فی فی اینگونه شتابان با اینم شیر
نیت پایان چو سگتم ایز راه بی پایان را	شده پایم همه از خار غمیلان بود

خدا جان تو فیه ایسره
 که در ایز راه دمی شکر می این که بان
 تا چو پروانه بیامی تو سپارم جان با
 که بدین حال نه پستی من سرگردان
 چو اسب روانند من تا لایق را
 نیت پایان چو سگتم ایز راه بی پایان را

بویای من که در حرم سلطان را
 و چون از غلغله و کسب و خرد
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

این کتاب را در روزهای پنجشنبه و جمعه و روزهای یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید و اگر در روزهای دیگر بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید

دو باره که شوم ایتمه کامیاب است تو دگر رسیده با آه جان ستان بختم	دگر نه خواش نشان میکنم نه آب است تو ز تاز پانه خولی دگر قغان کنتم
دگر قغان کنتم گرز ضربت سیلی دگر خروشش نغیزوز جان پردوم	بر دقیقه کند شردون بر خم میلی پایه که جلوا سب شهر با کردم
برون نیاید از سینه آه شبگیرم	اگر تند بگردن هزار زنجیرم

جان بدیده بودی سیاه پوش شد
که نوبت سخن از شرح حال زین شد

مطلب آمدن علیا جناب سید خاتون حضرت سیکینه را

ای دای سرور سینه ام کو که نوز دو دیده تر من	ای همفران سیکینه ام کو کو دخترک برادر من
باقا فسر او اگر روان بودم ایجان برادرم کجا می	بروم چو درای در قغان بود همیشه اکبرم کجا می
در بادید تشنه جان سپردی	یا زیر سم ستور مردی

این کتاب را در روزهای پنجشنبه و جمعه و روزهای یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید و اگر در روزهای دیگر بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید

این کتاب را در روزهای پنجشنبه و جمعه و روزهای یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید و اگر در روزهای دیگر بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید

از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید و اگر در روزهای دیگر بخواند که از هر روز یک بار بخواند تا بر او آید

اول غنچه و دیده ز میان این
 نغمه ای که می ماند چو کمان
 زین آواز زین آواز
 زین آواز زین آواز
 زین آواز زین آواز
 زین آواز زین آواز

<p>حال لطفال خود ای پیشرو قافل من بس فرار مغیلا ن بره شام بنا ای که زد و بگریز از جان بقی زینب شوم هیچ بهر مرط از تو جدا که سرت را بستان چنم و کاهی سرا با باز و سر راه بنی با شمشیر سراسر بر نریزه بود پیشین بدید معنی بس در و ابروی اگر بگریز</p>	<p>کردن سلسله بتیک سلسله من سر برهنه همه را پای پراز آید من مد آبی بمیان منج خود فاصل من عشق خود را بدل خواهر خود را مد من زنده ام باز مرا صبر کرده سلسله من اندرین شعله در محفل ما مشعل من ای سبک سیر بشکین لی حوله من حال آن صغیر و معنی بسلسله من</p>
--	---

پیش آن صفی که جودی رستم نام تو زود
 روی خورشید فلک دورق باطل من

مکالمه حضرت سید الساجدین باب بن سعد مروود

ای شکر تو با یغزقه کافر بر کو
 پیش این رخ ن بدل نموده ما کند

و در میان این
 نغمه ای که می ماند
 چو کمان زین آواز
 زین آواز زین آواز
 زین آواز زین آواز
 زین آواز زین آواز

و مصائب امام
 ابرار علیهم السلام
 اینچنین بود ما غار گزندی و پیکر
 چون دل با غار گزندی و پیکر
 و زین سس مین باغ
 و زین سس مین باغ
 و زین سس مین باغ
 و زین سس مین باغ

از ناله سدا و گنجی پر
 از ناله سدا و گنجی پر
 از ناله سدا و گنجی پر
 از ناله سدا و گنجی پر
 از ناله سدا و گنجی پر
 از ناله سدا و گنجی پر

امضا در راه شام

روز از زاهدان است از زودی خبر ده
 از ایامی که سعد لیلین برگرد
 طایفه این پیایده بودی خار بود

و او را که از انعام دینی داد
 بسیار می خورد و می خورد
 و او را که از انعام دینی داد
 بسیار می خورد و می خورد
 و او را که از انعام دینی داد
 بسیار می خورد و می خورد

از بهر تماشای بازار نشردی و زودی سینه دگر از ضربت سیلی در کج تو از پس گشتن بر خاک	چو زین مظلوم زن خویش کریا نیلی نمودی کج همچون قمری جز ز اس حسین کی بنامی سیریا
---	--

چون بودی ماتم زده اندر نظر خلق
 قیمت نکستی بخراسان کهریا

گفتگوی حضرت زینب خاتون با سر
 مطهر منور امام علیه السلام

اگر در بغدادی سر تو زینب روز جابر سرفی دارم شب جابره که بود کوفه اگر شام اگر بزم یزید از چپ راست همی تنخ رسد بر من حال کاندر سرفی سنگ نشسته که رخت سرخ چه ورشید کنی	ز عطرش پیکل زده پر شد لب روز از روز تو میوزم و شب از شب هر که میروی آید بقفا زینب تو گاه از راست همی آیم که از چپ تو بعد ازین تا چکند چوب جفا بالبت زده چناب مرا سوزش تا زینب
--	--

اینکه در کتب کهن
 از این گفتگویی که
 در کتب کهن
 از این گفتگویی که
 در کتب کهن
 از این گفتگویی که

نامه حاج میرزا محمد باقر
 به حاج آقا میرزا محمد باقر

اینجا بر این

مشهوره ایامی که در آنجا

این اسیران با سوسی شهر آریشان
بر سرایشان بیدازیم از نو سحری
ریشمان از گردن این قوم برداریم
بر سر هر ره پوستانشان از چشم خلق

یابدلت سوی چشم خلق آزاریشان
یا که معجز کنه را از فرق برداریشان
یا که در گردن غل و خبیر کجا آریشان
یا که اندر هر تماشا که نکند آریشان

جو دیان نظم تو هر محسب که بنایم ذکر
مهر و آرام از دل غم دیده برداریشان

جواب نامه ابن سعد و ن ملعون

خاطرم را شاد کردی خاطر من را
حالیا از کینه برکش تیشه ظلم و ستم
و در پیش بر سایه و نشان بیان آفتاب
از دور دروازه آویزان نثار احسن
و اس کبر را بنوک نیزه بنما جلوه که
خلق ابر که بار کجا و یکدیگر کنند
باز سیل اشک جودی کرد عالم را خراب

خدمتت را شاد خواهد رفت از یاد این سعد
ریشه آل علی بر کن بنیاد این سعد
سر برهنه زینب کلتوم تا شاد این سعد
شکست بارانش از ظلم بیدار این سعد
آورد از ایندرو لیسار با بفریاد این سعد
کاینچنین عید می ندارد و همی کس با این سعد
گرچه جانی در جهان کجاست آباد این سعد

بختت ز این که با تو ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا
بختت ز این که در آنجا ایامی که در آنجا

بختت

درد و دردها

بخت کسبش از کوفه کوفه دارم محمد عرب هست
بخت گیت بگو بابت این جان کوفه

بخت کسبش از کوفه کوفه دارم محمد عرب هست
بخت گیت بگو بابت این جان کوفه

از این حکایت جانسوز بود ما بگذرد
که جانی اشک زهر دیده ریختیم بگر

وله مرثیه درود شام محنت انجام

آه و آه از صبح کوفه دارم ای شام شام
بشود گوشه اگر از خلق دور نام شام
کف نمود از لوج هستی محنت و آلام شام
ینماید مبارکباد خاص و عام شام
اهل بیت مصطفی این بی گرام شام
سیرند سسنگ بد از درد و آلام شام
آتش اندر فرق آید خلق و شام شام

باز اسم کوفه آمد در میان نام شام
روز اندر پیش چشم تره ترا در شب
استلای کرد با و ماجرای کوفه را
چمانی من که با یکدیگر از قتل حسین
آن یکی نان بر خندق داد آنرا ملی
آه از آن ساعت که زینت بر آزارنا
چون نوزم زاتش اینم که از کین بد

جود یا شام است از دیر تا صبح اید
کامداند و هر از صبح آنچه شام شام

بخت کسبش از کوفه کوفه دارم محمد عرب هست
بخت گیت بگو بابت این جان کوفه
از این حکایت جانسوز بود ما بگذرد
که جانی اشک زهر دیده ریختیم بگر
باز اسم کوفه آمد در میان نام شام
روز اندر پیش چشم تره ترا در شب
استلای کرد با و ماجرای کوفه را
چمانی من که با یکدیگر از قتل حسین
آن یکی نان بر خندق داد آنرا ملی
آه از آن ساعت که زینت بر آزارنا
چون نوزم زاتش اینم که از کین بد
جود یا شام است از دیر تا صبح اید
کامداند و هر از صبح آنچه شام شام

بخت کسبش از کوفه کوفه دارم محمد عرب هست
بخت گیت بگو بابت این جان کوفه
از این حکایت جانسوز بود ما بگذرد
که جانی اشک زهر دیده ریختیم بگر
باز اسم کوفه آمد در میان نام شام
روز اندر پیش چشم تره ترا در شب
استلای کرد با و ماجرای کوفه را
چمانی من که با یکدیگر از قتل حسین
آن یکی نان بر خندق داد آنرا ملی
آه از آن ساعت که زینت بر آزارنا
چون نوزم زاتش اینم که از کین بد
جود یا شام است از دیر تا صبح اید
کامداند و هر از صبح آنچه شام شام

۳۲
سید بن طاووس در بیان این واقعه میفرماید که در آن روز از آنجا که در آنجا بود



ورود اهل بیت است عم و حم

فارس از بزرگان است

مکان از توفیق است
مکان از توفیق است
مکان از توفیق است

تو گیتی که خدای باز در سلام
گینه خادم خود خواند سینه و سرا
تسبیول امر ترا من بجان خریدارم
که از تو نیست مرا حال بگو تو پیش
برای زینب مطلوبه معجزی آری
گرفت شال سرور ز آنجناب نهاد
بدست خویش تن آنگاه قطعه قطعه نمود
ببر زهر هیران به زینب زار
گرفت و برد زینب سپرد و باز آمد
بسهل داد که اینکوش سرشت نیک اقبال
بزیر قطعه زنجیر کرد نم بگذار
برینخت خون ز جراحات بد این
نهاد پاره اشال زیر آن زنجیر

پس از جواب داد گفت ای کوفه جگر
بگریه گفت منم سهل ساعدی که مرا
کنون تراست اگر خدمتی بجا آرم
بگریه رسید سجاد گفت کای لریش
تو قسم ز تو اینست کز زه یاری
شید سهل جو این گفتگوزان باشاد
گرفت شال ز سهل و چشم خون آلود
سهل داد پس اشال و گفت ای آنگاه
از اینها ط بس سهل سر فرزند آمد
پس آنجلس کی قطعه دیگر از اشال
بگیر قطعه این اشال را تو از من زار
گرفت سهل و زنجیر را ز کردن او
عرض مجددالم ان ناتوان از حضرت

بغیر شریکین و یا بی هیچ دیار
مکروه کس منحل جاسعه تن شمار

بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل
بدرستی که در این منزل

وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره
وار و دایره

ناله

پهلوانان

از آن طرف همه را دست از مهار کین
 از آن طرف بفلک باکت طبل و بر بطن
 از آن طرف همه اطفال سنک در دهن
 از آن طرف بکت جمله جاهاش سر
 از آن طرف بیا هنوز سپر تا بر نا
 از آن طرف همه در عشرت و مبارک
 از آن طرف همه را درین لباس
 از آن طرف همه طفلان دمی و شیخ
 از آن طرف همه در غرقالب خندان
 از آن طرف بیس پوه اهل متین
 از آن طرف همه بنشته روی کرسی
 از آن طرف سرشوم زید را نسر
 از آن طرف نه چاروب کین سینه

از این طرف همه پانزهاره رکن
 از این طرف همه در ناله حسین و
 از این طرف همه از ق شکته و شیون
 از این طرف دل طفلان قطا کین
 از این طرف سر کسبه مقابل لیل
 از این طرف بسنان اس قاسم باد
 از این طرف همه بسته گل و زخم
 از این طرف بسرنی سر علی منفر
 از این طرف بقعاق دمی با قد و نما
 از این طرف سر زینب همه چون شید
 از این طرف همه استاده فرق همه
 از این طرف سرشبه پرز خاک خاکستر
 از این طرف لب دندان شک شاه

جان دیده بودی سیاه چو شب شد
 چه در خرابی با سقف جامی زینب شد

از آن طرف همه را دست از مهار کین
 از آن طرف بفلک باکت طبل و بر بطن
 از آن طرف همه اطفال سنک در دهن
 از آن طرف بکت جمله جاهاش سر
 از آن طرف بیا هنوز سپر تا بر نا
 از آن طرف همه در عشرت و مبارک
 از آن طرف همه را درین لباس
 از آن طرف همه طفلان دمی و شیخ
 از آن طرف همه در غرقالب خندان
 از آن طرف بیس پوه اهل متین
 از آن طرف همه بنشته روی کرسی
 از آن طرف سرشوم زید را نسر
 از آن طرف نه چاروب کین سینه
 از این طرف همه پانزهاره رکن
 از این طرف همه در ناله حسین و
 از این طرف همه از ق شکته و شیون
 از این طرف دل طفلان قطا کین
 از این طرف سر کسبه مقابل لیل
 از این طرف بسنان اس قاسم باد
 از این طرف همه بسته گل و زخم
 از این طرف بسرنی سر علی منفر
 از این طرف بقعاق دمی با قد و نما
 از این طرف سر زینب همه چون شید
 از این طرف همه استاده فرق همه
 از این طرف سرشبه پرز خاک خاکستر
 از این طرف لب دندان شک شاه
 جان دیده بودی سیاه چو شب شد
 چه در خرابی با سقف جامی زینب شد
 از آن طرف همه را دست از مهار کین
 از آن طرف بفلک باکت طبل و بر بطن
 از آن طرف همه اطفال سنک در دهن
 از آن طرف بکت جمله جاهاش سر
 از آن طرف بیا هنوز سپر تا بر نا
 از آن طرف همه در عشرت و مبارک
 از آن طرف همه را درین لباس
 از آن طرف همه طفلان دمی و شیخ
 از آن طرف همه در غرقالب خندان
 از آن طرف بیس پوه اهل متین
 از آن طرف همه بنشته روی کرسی
 از آن طرف سرشوم زید را نسر
 از آن طرف نه چاروب کین سینه
 از این طرف همه پانزهاره رکن
 از این طرف همه در ناله حسین و
 از این طرف همه از ق شکته و شیون
 از این طرف دل طفلان قطا کین
 از این طرف سر کسبه مقابل لیل
 از این طرف بسنان اس قاسم باد
 از این طرف همه بسته گل و زخم
 از این طرف بسرنی سر علی منفر
 از این طرف بقعاق دمی با قد و نما
 از این طرف سر زینب همه چون شید
 از این طرف همه استاده فرق همه
 از این طرف سرشبه پرز خاک خاکستر
 از این طرف لب دندان شک شاه
 جان دیده بودی سیاه چو شب شد
 چه در خرابی با سقف جامی زینب شد

قند و شکر

قند و شکر از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی است که در طبیعت یافت می‌شود. این مواد در بدن به انرژی تبدیل می‌شوند و برای سلامت و نشاط بسیار مفید است. در طب سنتی، قند و شکر را از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی می‌دانند.

جو دی کن افغان کرانقصة را کن محضر
کراه جانوت شر اشتهاده خامر عام

ایشاد و رو و اهل بیت علیه السلام در شام خراب

دارم ولی در پامان از کینه خود خوار
مهم بود پیش طرد اگر باری کشد آسان بود
ای گمان و پراشوی ای پهن کرد آشی
کشم غم پرور کجا ویرانه‌های شام غم
خاری نکر گاهل حرم مجروح از سر قدم
ایز قدان کاش آدسی سنگ از شر بار
اهر میان بیره هر یک بروی شت ز
ور و اگر زو چو جفا از کین بیزید همیا

قشاده بر جام شر از آتش اشرا را
شکل که من بر دل کشم از رنج و محنت بار
اولاد پیغمبر کجا این محنت و آزار
دینب کجا و نامی و ن اندر سر مبارک
سرماز کعب نیز تا پاها از نوک خار
فرق علی کبر کجا سنگ سردیوار
قشاده و ز بنیر کین بر کردن چسار
بر آن لبی کز او عیان آدسی اسرار

پداری جو دی جو دیو یا نه پروین شادیل
پدارد اگهی از حالت بیدار

قند و شکر از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی است که در طبیعت یافت می‌شود. این مواد در بدن به انرژی تبدیل می‌شوند و برای سلامت و نشاط بسیار مفید است. در طب سنتی، قند و شکر را از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی می‌دانند.

قند و شکر

قند و شکر از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی است که در طبیعت یافت می‌شود. این مواد در بدن به انرژی تبدیل می‌شوند و برای سلامت و نشاط بسیار مفید است. در طب سنتی، قند و شکر را از شیرین‌ترین و لذیذترین مواد غذایی می‌دانند.

دست تو بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو

<p>در مقامیکه ببرد تو بیگانه تو که در کوه بخواند کسی آهانه تو کیت آنکس که دلش نامه دیوانه تو کعب هر نیزه که بنود سپید شانه تو شمع افروخت مجبوح بکاشانه تو آفرین باد باین بهمت مرده تو</p>	<p>استنار اول که بر تو نوشته عجب رعد آه از جگر ناله بر آمد از سنگ تا که شد بازوی تو بسته بر نخر ستم کرده سوراخ بخت جگر زهرار بخواب شب تار از سر شاه شهیدا یکن د طاقت اینقدر غم و رنج و الم</p>
--	---

جو دیا زین می صافی که تو داری کشید
 اهل تقوی همه روی کشش تاپه تو

زبانحال علیا جناب قمر نقاب حضرت زینب خاتون

<p>یک نفس سوی دیار بلا قاعده مهر و طریق و فنا تو ز الم فارغ و ما مستلا من کجف خولی و شر و فنا</p>	<p>که گذرهای دم باد صبا کوی حسین پاک نبود این چنین تو بجان زینب محزون بشام بای تو اندر بر جسد و پدر</p>
--	--

دست تو بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو

بیا سر مطهر پدر
 ای عباد سر اندزه می تی جان
 تو که در جاد بفسل جابجانی
 تو که در جاد بفسل جابجانی

دست تو بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو
 باز بگشاید روح القدس از کف دست تو

مجلس حکام و علمای ابرار

بمقام خیرین بودی که سر بر پیشانی
 همان بگشت چون از این راه
 حکام پندیرم عبادی ایام است

زودیک بر آنست که جانم رود این بس در دم افتاده از این قوم محبت

این نظم روایت بخش بودی روانی
 بخشیده روایتی از نام لکات

مکالمه حضرت سینه خاتون با منور امام علیه السلام در پایی و نیت

سینه سر آوردی خواب آهسته آهسته
 کشود از گردن باز و طایب آهسته آهسته
 دل بر آتش و چشم بر آب آهسته آهسته
 دوست آورد سوی این آب آهسته آهسته
 بیز آورد در پس آن جناب آهسته آهسته
 سوالش را بر آتش آهسته آهسته
 بگفت از دیده تر نوش آب آهسته آهسته
 بگفت ای سر روز حساب آهسته آهسته
 بگفتا کامیابی وی شوی آهسته آهسته

پران ستمترین خواب دو باسی آهسته
 لب و از تکلمت و اما دل پر آهسته
 کشید آنگاه رخت از غم پایی آهسته
 چشمش بر آب افتاد آهسته
 که ناکه زرم زرم آتش خم کردید از با
 پس آن طفل حزین گفتا با سر سر که
 بگفتا ای پدر از تشنگی جانم بلب آهسته
 بگفت از سیلی شمر لاین ویم شده نی
 بگفتابی علی کبر نخواهم زندگی دیگر

ایرانیانم از چه ایگنایم و نیا ریزد
 سبب عالم از چه ایگنایم و نیا ریزد
 عید و با هم بر کف و چون بیکبار
 عید و با هم بر کف و چون بیکبار

من چنان عشق آنگاه
 من چنان عشق آنگاه
 من چنان عشق آنگاه

از آنانست که در این راه
 از آنانست که در این راه
 از آنانست که در این راه



روزگار را میسر
بجز بسوی تو نیست

مردمان دولت تا برین
چو بخت برسد برآید

ای پادشاه عالم کارگاه
دین و دنیا را بساز
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند

بیت مولانا
دین و دنیا را بساز
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند

بیت مولانا
دین و دنیا را بساز
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند

بیت مولانا
دین و دنیا را بساز
بهر کس که در این
دین و دنیا کار کند